

خودشناسی در قرآن

سوره کُف، آیات ۷-۸

استاد حسین نوروزی

جلسه ۲۴ (۳۰ فروردین ۱۴۰۴)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

خداوند متعال می فرماید: «ما آنچه را که بر روی زمین است برای آن زینت قرار دادیم!» زینت یعنی نمایش! خداوند متعال می فرماید: «ما آنچه را که بر روی زمین است در نظر شما یک نما، شکل و رنگ و بویی قرار دادیم!» برای زمین زینت است یعنی شما آن را این گونه می بینید؛ در چشم شما نمایی دارد وگرنه «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» همان ما هستیم که روی زمین را برای چشمان شما زینت کردیم که آن را این گونه ببینید؛ «مَا عَلَيْهَا» یعنی آنچه روی زمین است را «صَعِيدًا جُرُزًا» یک زمین بایر و بی آب و علف کردیم. هم زمان این دو اتفاق دارد می افتد. هم به چشم ما خیلی چیزها روی زمین وجود دارد و دارد اتفاق می افتد؛ حوادث زیادی به چشم ما می آید اما در عین حال روی زمین هیچ خبری نیست؛ هیچ اتفاقی هم نمی افتد.

«وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» نه این که بعداً این گونه می شود بلکه بعداً می فهمید که همین حالا روی زمین خبری نیست؛ هرچه هست پندار من و شماست! «النَّاسُ نِيَام» همین است. مردم خواب هستند مثل نمایش های مجازی می ماند که وقتی دستگاه واقعیت مجازی را روی چشم شما می گذارند جای دیگری را نمی بینی؛ هرچه را که در آن دستگاهی که به چشم شما وصل شده است نشان می دهند واقعی می بینی و نسبت به آنچه که می بینی عکس العمل نشان می دهی.

مثلاً فرض کنید که شما واقعاً در جایی نشسته ای؛ ثابت هستی و حرکتی نداری اما در به چشم شما صحنه هایی را می آورند گویا که شما در ماشین یا هواپیما نشسته ای؛ با آن ماشین یا هواپیما داری با سرعت در جاده ای حرکت می کنی؛ چه بسا ماشین تصادف می کند یا هواپیما سقوط می کند. تمام رفلکس شما متناسب با چیزی است که داری می بینی. به محض این که آن دستگاه را از جلوی چشم شما بردارند می بینی که نه جاده ای هست نه ماشینی و نه هواپیمایی! نه سقوط کرد! نه مسافری بود! اصلاً خبری نبود. «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» علی می ماند و حوضش اگر اسمت علی باشد شما می مانی و شما! شما می مانی و نیت شما! شما می مانی و اعمال شما! اعمال شما یعنی نیت شما.

«لِنَبْلُوهُمْ أَئِيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» واقعاً خبری نبود. ما را در آن فضای زینت شده برده‌اند یعنی فضای مجازی است؛ ما در آن‌جا احساس واقعی پیدا کرده‌ایم که داریم در آن فضا زندگی می‌کنیم! می‌خواستند ببینند که ما چه کار می‌کنیم؟ نیت، مقصد و هدف ما چیست؟

یعنی نیت ما رو بیاید؛ باطن جان ما ظاهر شود و از خفا بیرون بیاید. الان معلوم نیست. همه می‌گویند: «من خوب هستم! من بهترین هستم! من فداکار هستم!» اما وقتی در موقعیت و شرایط قرار می‌گیرند و شداید، سختی‌ها و مشکلات در زندگی ایجاد می‌شود در آن‌جا معلوم می‌شود که چه کسی فداکار است! بعضی‌ها وقتی می‌بینند کسی دارد غرق می‌شود می‌روند او را نجات بدهند اما کسی که دارد غرق می‌شود برای این‌که خودش را نجات بدهد آن‌ها را هم غرق می‌کند! دست می‌اندازد آن‌ها را می‌گیرد و زیر آب فرو می‌کند؛ پای خود را روی آن‌ها می‌گذارد که بالا بیاید و بتواند نفس بکشد. همه این‌گونه نیستند. یک عده پیدا می‌شوند خودشان سرشان را زیر آب می‌کنند می‌گویند: «بیا بالا! تو نفس بکش! من هم مردم!» به این فداکاری می‌گویند.

«لِنَبْلُوهُمْ أَئِيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» تا شما را امتحان کنیم و ببازماییم که معلوم شود شما جزو کدام دسته هستید. می‌گوید همه فدای من شوند. منظور از من هم دنیا است یعنی همه چیز فدای حیات دنیای من شود! جز منافع خودت و دنیای خودت هیچ چیز دیگری نمی‌بینی یا می‌گویی: «اصلاً من دنیا را می‌خواهم برای این‌که آن‌را فدا کنم! اصلاً من برای این خلق شده‌ام و خدا به من چشم داده است که آن‌را خرج کنم؛ گوش داده است که آن‌را صرف کنم؛ دست، پا، عمر، وقت، سلامتی، پول، زندگی و... داده است که آن‌ها را هزینه کنم!» کجا؟! چگونه؟! چقدر؟!

این‌ها بحث‌ها سر جای خود به حسب وظیفه، تکلیف و در راستای هدف، مطابق با رضای خدا، حق، عقل، فهم و شعور است. اما بحث دیگری است این‌که من در دنیا نیامده‌ام تا در دنیا بمانم. به دنیا آمده‌ام تا از دنیا عبور کنم؛ گذشت و فداکاری کنم؛ رد شوم و بگذرم! چقدر تفاوت می‌کند کسی که این‌گونه نگاه می‌کند با کسی که در زندگی، دنیا را هدف خود قرار داده است. هرچه بیشتر بخورم؛ هرچه بیشتر بخوابم؛ هرچه بیشتر راحت باشم؛ هر چقدر بیشتر مال جمع کنم؛ هر چقدر بیشتر بهره‌مادی، شکمی، شهوتی، عنوانی، پست و مقام و از شئون مختلف دنیا ببرم؛ تا می‌توانم بیشتر زنده باشم؛ همین!!

گاهی حاضر می‌شویم برای زنده بودن همه چیزمان را هم بدهیم. آسایش ندارد آرامش ندارد مریض است درد می‌کشد پول خرج می‌کند که فقط زنده باشد نفس بکشد که آن پول را اگر خرج چقدر کارهای دیگر می‌کرد چقدر جوان‌ها چقدر محتاج‌ها. می‌گوید: «یک هفته هم یک هفته است!! یک ماه هم یک ماه است، فقط نفس بکشم!» چقدر در بیمارستان پول هزینه می‌شود برای این‌که فقط این آدم نفس بکشد. به چه درد می‌خورد؟! اصلاً به درد هم نمی‌خورد.

فقط می‌گویید من می‌خواهم زنده باشم من می‌خوام زنده باشم. اینهایی که می‌گوییم همه اش برای ما وجدانی است چون اصلاً همه ما همین‌گونه هستیم. چیز جدیدی نیست. همه ما می‌خواهیم که هرچه خوب است بهترین است منافع است همه برای ما و در خدمت ما باشند؛ همه دست به سینه ما بایستند. همه ما همین هستیم. «لِنَبْلُوهُمْ أَئِيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» امتحانشان را پس بدهند تا معلوم شود و معلوم هم می‌شود که نه مثل این‌که همه هم این‌گونه نیستند.

یک عده پیدا می‌شوند که می‌فهمند که همه این‌ها فیلم و امتحان من و شما بود؛ کل دنیا یک نما، زینت و فیلم بود؛ این فیلم را برای ما آورده‌اند. چیز جدی‌ای نیست! هیچ اتفاقی نمی‌افتد مثلاً اگر شما در این فیلم بمیری یا مریض و فقیر شوی. واقعیت ندارد اینجور نیست که آنهایی که در دنیا مریض می‌شوند در آخرت هم مریض هستند؛ نه. یا کسانی که در دنیا مورد ظلم قرار می‌گیرند در آخرت هم مورد ظلم قرار بگیرند؛ نه این‌گونه نیست. این یک فیلم بود این‌گونه نیست که کسانی که در دنیا شناخته شده نیستند در آخرت هم شناخته شده نباشند. آخرت کجاست؟ یعنی واقعیت یعنی عالم واقع. ما خیال می‌کنیم آخرت جایی یا چیزی است یا مثلاً در یک زمانی می‌آید درحالی‌که ما همین الان دو بُعد داریم یک بعد ظاهر و یک بعد باطن و واقع؛ یک عالم مجاز و یک عالم حقیقت!

ما هم‌زمان داریم در هر دو عالم زندگی می‌کنیم منتها چشم سرمان دارد عالم ظاهر و مجاز را می‌بیند؛ دارد این نمایش را در دنیا تماشا می‌کند اما خودمان واقعاً داریم در عالم واقعیت زندگی می‌کنیم. آخرت یعنی آخر و ته خودمان؛ باطن جان خودمان! آخرت، جایی نیست بلکه خودمان هستیم. اگر شما در خواب مریض شوی؛ در خواب ببینی که مریض شده‌ای آیا وقتی که بیدار می‌شوی هم مریض هستی؟ نه! وقتی که بیدار می‌شوی می‌گویی: «خوب شد بیدار شدم!» خیلی‌ها خواب می‌بینند که مرده‌اند؛ دارند او را تشییع می‌کنند و می‌برند که او را دفن کنند؛ روی او خاک می‌ریزند اما یک‌دفعه بیدار می‌شود می‌بیند هیچ خبری نیست! نه مرگی بود؛ نه تشییعی و نه دفن کردنی! دنیا یک نمایش است.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَئِيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

این‌ها را برای شما یک نمایش قرار دادیم تا ببینیم شما چه رفلکس و عکس‌العملی داری؟ چه برخوردی می‌کنی؟ چه رفتاری داری؟ چقدر دنیا را جدی می‌گیری؟! به‌خاطر هیچ‌چیز با هم دعوا می‌کنیم! کل دنیا هیچ‌چیز است؛ یک نمایش است. خیلی چیزها در این عالم، هیچ چیز است اما سر هیچ چیز با هم دعوا می‌کنیم؛ با هم اختلاف داریم. یادم است یک زمان در همین محل از یکی از خانه‌ها دو داداش با چاقو دنبال هم بیرون آمدند؛ این ماجرا مربوط به خیلی قدیم است. گفت: «چه شده است؟! مثلاً ساعت یک بعد از ظهر موقع ناهار بود.

گفت: «هیچ چیز!! داشتند ناهار می‌خوردند؛ ناهار آبگوشت بود؛ سر این که مخ قلم گوسفند را چه کسی بخورد با هم دعوایشان شد!» یکی گفت: «تو چرا برداشتی؟! من باید بخورم!» او گفت: «تو؟!!!» چاقو و چاقو کشی در کوچه و خیابان دنبال هم افتادند. کل دنیا هیچ چیز است. حالا در این دنیایی که نمایش و فیلم است و تمام آن، هیچ چیز است باز چیزهایی، هیچ چیز است!! هیچ اندر هیچ است و ما آن‌ها را آنقدر جدی گرفته‌ایم که داریم فساد، ظلم، دزدی و جنایت می‌کنیم؛ حق دیگران را ضایع می‌کنیم. دوران بقا چو باد صحرا بگذشت. دوران بقا؟! کدام بقا؟! اگر بگذشت که بقا نبود. دوران فناست! خیال می‌کردیم دوران بقاست.

«دوران بقا چو باد صحرا بگذشت

تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت!

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد

بر گردن او بماند و از ما بگذشت!»

یعنی همه کشتک بود. ستمگران در این نمایش دنیا دارند ستم و ظلم می‌کنند؛ خیال می‌کنند که واقعاً دارند ظلم و ستم می‌کنند اما از ما بگذشت یعنی وقتی ما چشم خودمان را از خواب غفلت این عالم دنیا باز می‌کنیم می‌بینیم تمام شد؛ چیزی نمانده است. بی‌خودی بود؛ داشتیم خواب می‌دیدیم! اما «لِنَبْلُوَهُمْ أَئِیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» آنها امتحان‌شان را پس دادند و در این امتحان رفوزه شدند! نمایش دنیا را جدی گرفتند. یک عده در همین نمایش دنیا بیدار هستند می‌فهمند که این‌ها همه فیلم و نمایش است؛ آن‌را جدی نمی‌گیرند. هر اتفاقی می‌افتد می‌گویند: «طوری نیست! چیزی نمی‌شود! مهم نیست! می‌گذرد!» سخت نمی‌گیرند.

«دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش

وز شما پنهان نشاید داشت راز می‌فروش

گفت آسان گیر بر خود کارها از روی طبع

سخت می‌گیرد جهان با مردمان سخت‌کوش!»

اگر در دنیا سخت‌گیری و آن‌را جدی‌گیری به تو سخت می‌گیرد. دنیاست! دنیا به کام کسی نمی‌شود! دنیا که وفا ندارد؛ دنیا همان‌طور که بالا دارد؛ پایین هم دارد.

«هر که رفت آن پله بالا نشست

استخوانش سخت‌تر خواهد شکست!»

وقتی بالا رفتی بعد باید پایین بیایی. آن موقعی که بالا می‌رفتی ذوق می‌کردی؛ حالا باید پیّه پایین آمدن را هم به تنت بمالی که غصه‌دار می‌شوی.

«افسانه حیات دو روزی نبود بیش

آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن

روز دگر به کندن دل از این و آن گذشت!»

این ماجرای دنیاست. یک روز دل می‌بندی؛ یک روز دل می‌کنی. دو روز بیشتر نیستی؛ یک روز که دل ببندی، یک روزی هم باید دل بکنی. نه دل ببند؛ نه دل بکن! موقعی که نعمت دنیا به تو رو می‌کند ذوق زده نشو؛ «انّ الله لا يحب الفرحین» مثل کسانی که خیلی ذوق‌زده می‌شوند و کیف می‌کنند. چون اگر این‌جا ذوق‌زده شوی وقتی از تو گرفته می‌شود غصه‌دار می‌شوی. «لَکَیْلًا تَأْسُوْا عَلٰی مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا ءَاتَاکُمْ» اگر به اولیاء خدا نعمتی داده می‌شود ذوق نمی‌کنند؛ وقتی هم نعمتی از آن‌ها گرفته می‌شود تأسف و غصه نمی‌خورند. به من چه ربطی دارد؟! به من ربطی ندارد. یک نمایش، برنامه، فیلمی یا مانند یک خواب است.

«الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» وقتی می‌میریم از این خواب بیدار می‌شویم؛ می‌پرسند: «چقدر زمان گذشت؟» می‌گویند: «یک روز شاید هم نصف روز!» دیگر ادامه نمی‌دهد یعنی هیچ چیز یعنی هیچ چیز. یک روز یا یک نصف روز. «پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد!» او داشت امتحان خودش را پس می‌داد! «بر گردن او بماند و از ما بگذشت!» خداوند متعال یک وظایفی را برای ما در این دنیا و در این عالم خواب تعیین فرموده است که اگر ما در آن محدوده به وظایف خودمان عمل کردیم از امتحان الهی پیروز بیرون می‌آییم؛ در جایی که باید با ظالم مبارزه و مقابله کنیم باید مقابله کنیم؛ در جایی که نباید مقابله کنیم باید تحمل کنیم و صبوری به خرج بدهیم؛ خیلی جاها باید خیلی کارها را انجام بدهیم و در خیلی جاها نباید خیلی کارها را انجام بدهیم؛ متناسب با شرایط و موقعیت می‌شود وظایف ما در عالم دنیا که خدا و اولیاء خدا برای ما تعیین می‌کنند و ترسیم فرمودند که شما در این شرایط چنین عمل کن! نتیجه‌اش چه می‌شود؟! آیا در دنیا پیروز می‌شوی؟! آیا در دنیا شکست می‌خوری؟! چه پیروز شوی و چه شکست بخوری فرقی نمی‌کند. چرا فرق نمی‌کند؟ چون مثل یک خواب یا یک فیلم است. فیلم که تمام شد شما می‌مانی و نیت خودت؛ شما می‌مانی و عمل خودت!

«لِنَبْلُوهُمْ أَأَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» باقی آن دیگر هیچ چیز نمی‌ماند. شکست خوردی؛ مورد ظلم قرار گرفتی؛ پیروز شدی؛ ظلم کردی یا نکردی؛ فساد کردی یا نکردی؛ هیچ چیز باقی نمی‌ماند فقط نیت شما که می‌خواستی ظلم کنی باقی می‌ماند. می‌خواستی با مقابله ظلم کنی اما نشد! شد و نشد در دنیا و عالم مجاز است. شد که شد نشد که نشد!!

«جهان به کامم اگر شد که شد نشد که نشد»

سپهر رامم اگر شد که شد نشد که نشد»

به قسمت ازلی راضی‌ام. قسمت ازلی یعنی آنچه که خدا در عالم دنیا برنامه‌ریزی کرده؛ فیلمنامه اش را نوشته و فیلم را کارگردانی کرده است. برای هر کسی روزی، عمر، یک مقدار سلامتی و امکاناتی معلوم کرده است. همه ما که الان اینجا هستیم مدت عمرمان در آن فیلمنامه‌ای که خدا نوشته معلوم است؛ چه موقع به دنیا بیاییم؛ چه موقع از دنیا برویم؛ چقدر بخوریم؛ چقدر بخواهیم؛ این‌که چه اتفاقی می‌افتد؛ همه نوشته شده است.

«به قسمت ازلی راضی‌ام زمین و زمان

همه به نامم اگر شد که شد نشد که نشد!»

بعضی‌ها چقدر تلاش می‌کنند که دیده شوند؛ از آن‌ها تقدیر و تشکر شود؛ چقدر هزینه می‌کنند؛ چقدر وقت صرف می‌کنند؛ به این نیت می‌گویند. نیتش از انجام همه این کارها این بود که به او بگویند: «بارک الله!» از او تقدیر و تشکر کنند. دارد به وظایفش عمل می‌کند اما نه به خاطر خدا بلکه به خاطر این‌که از او تقدیر و تشکر کنند. می‌خواهد من خود را به رخ دیگران بکشد؛ برای این‌که گوید: «من بودم ها! دیدی چه کار کردم! دیدی چه مسجدی ساختم! دیدی چه حسینی‌ای ساختم! دیدی چه کمک‌هایی کردم!»

«به فعل واجب و ترک حرام تقدیری

ز خاص و عام اگر شد که شد نشد که نشد!»

اما انسان‌های الهی به این چیزها کاری ندارند؛ خودش را با ارزش‌تر از این می‌داند که روی حرف مردم حساب باز کند یا این‌که مردم از او تقدیر و تشکر کنند و به او بارک الله بگویند؛ این‌گونه نیست که اگر به او بارک الله نگویند به هم بریزد و ناراحت شود یا اگر از او بدگویی کنند عصبانی شود؛ برای حرف مردم حساب باز نمی‌کند. چند نفر این شکلی پیدا می‌کنی؟ به دنیا آمدم تا این‌گونه شویم و برویم. قرار نیست ما از اول این‌گونه باشیم. قرار نبود از اول این‌گونه باشد. به دنیا آمدم که بفهمیم دنیا نمایش است.

«زِينَةُ لَهَا» «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» یک نمایش است اما واقعیتش «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» یک زمین بی آب و علف بایر است که هیچ چیزی روی آن نیست! همه فیلم، زینت، نمایش و مجاز بود؛ واقعیت نداشت! فقط برای امتحان من و شما بود. می دانید به چه چیزی می ماند؟!

می روی آزمایش خون می دهی آزمایش ادرار می دهی؛ جواب آزمایشت را می آورند می گویند: «سرطان داری!» حالا نمی دانم از روی این آزمایش می شود فهمید یا نه! حالا هر آزمایشی باشد؛ می روی آزمایشی می دهی می گویند: «سرطان داری!» چه حالی پیدا می کنی؟ چه رفلکسی داری؟ چه عکس العملی نشان می دهی؟ یک ساعت بعد می آید می گوید: «آقا ببخشید این آزمای مربوط به شما نبود؛ برای یکی دیگر است! آزمایش آن شخص را اشتباهی به شما دادند! بفرما این یکی برای شما است! هیچ چیزی نیست همه منفی است! برو!» آیا حالت عوض نمی شود؟ فرق نمی کنی؟ آن موقع که فهمیدی سرطان داری با آن موقع که گفتند: «نه آقا! بی خودی بود! چه سرطانی! چه کشکی! برو تو سالم هستی!» حالمان عوض می شود. کل این دنیا این گونه است. فقط همین است؛ هیچ چیزی نیست! می خواهند ببینند عکس العمل ما چیست؛ می گویند: «مالت را بردند! دلار پایین آمد!»

پایین بیاید خوب است یا بالا برود؟ برای بعضی ها پایین بیاید خوب است؛ برای بعضی ها هم بالا برود خوب است. . دلار بالا برود؛ پایین بیاید! طلا بالا برود؛ پایین بیاید؛ بعضی ها می گویند: «به من چه؟! من که طلا و دلار نمی خورم؛ من همین آب را باید بخورم با یک لقمه غذا! آن موقع که دلار پایین بود روزی ما را خدا می داد؛ الان هم که دلار بالاست باز هم روزی ما را خدا می دهد!» این گونه نیست که روزی دهنده عوض شده یا یکی دیگر شده باشد.

روزی دهنده ما که دولت یا دنیا نیست. «هر آن کس که دندان دهد نان دهد!» امتحان من و شماست که معلوم شود که ما چقدر این دنیا را جدی گرفته ایم؛ چقدر باور داریم که این فیلم است یا واقعیت! واقعیت خودت هستی. خودت را در این فیلم و در دنیا گم نکن! به خود باش. خودت فیلم نیستی بلکه خودت واقعیت عالم هستی. همیشه به خود باش! هیچ کس نمی تواند به خودت آسیب برساند یا ضربه و لطمه بزند.

«لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» تو خودت را پیدا کن! اهل هدایت باش؛ بفهم؛ شعور داشته باش! قدر خودت را بدان! خودت را با غیر خودت قاطی نکن! این دنیا که تو نیستی؛ نعمت های دنیا ربطی به تو ندارد که وقتی می دهند ذوق می کنی؛ وقتی می گیرند تأسف می خوری و غصه دار می شوی! ربطی به تو ندارد. اگر می بینی به تو ربط دارد یعنی هنوز خودت را پیدا نکرده ای. قدر خودت را هنوز نمی دانی که تو ارزشمندتر از همه موجودات عالم هستی. در این دنیا هیچ چیزی مطابق تو ارزش ندارد. خودت را به دنیا نفروش! واقعیت عالم تو هستی نه دنی!

«اتزعم أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ» آیا تو خیال کردی این جرم کوچک هستی که جسم، دنیای و بُعد مادی شماست که ربطی به شما ندارد؟! «وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ» در حالی که تو آن عالم اکبر و بزرگی هستی که حقیقت و واقعیت است؛ این دنیا مجاز است. شما مدتی در این فضای مجازی و نمایش آمده تا امتحان شوی. «لِنَبْلُوهُمْ أَئِيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» که معلوم شود رفلکس و برخورد تو چیست؟! چقدر خودت را گم می‌کنی؟! یا خودت را گم بلکه به خود هستی؟! تصمیمت چیست؟! می‌خواهی خودت را پیدا کنی یا نمی‌خواهی پیدا کنی؟!

تصمیم بعضی‌ها این است که خودشان را بیشتر گم کنند بنابراین اگر ببینند جلسه‌ای آن‌ها را با خودشان آشنا می‌کند؛ آن‌ها را به خود می‌آورد و به آن‌ها حالی می‌کند که این دنیا نمایش، فیلم و زینت است؛ هیچ چیز نیست؛ واقعیت ندارد؛ ربطی به شما ندارد؛ از این جلسات فرار می‌کنند! از این جلسات گریزان هستند؛ می‌گویند: «به جلساتی برویم که ما را غافل کند!» البته یک عده هم هستند که می‌گویند: «ما باید برویم بگردیم! ما می‌خواهیم خودمان را پیدا کنیم؛ ما نمی‌خواهیم فریب دنیا را بخوریم و خر شویم!» می‌گردند جایی را پیدا می‌کنند که به آن‌ها توجه و تذکر بدهد و آن‌ها را به خود بیاورد! یاد خدا را در دل‌های آن‌ها زنده کند. دنیا تمام شد. بعضی‌ها خیال می‌کنند که دنیا بعداً تمام می‌شود؛ نه! دنیا فانی است یعنی تمام شده است نه این‌که بعداً تمام می‌شود. بعداً معلوم می‌شود که عجب این دنیا از اول هم تمام شده بود! فیلم بود؛ بی‌خودی بود؛ اصلاً چیزی نبود! فانی بود یعنی از من جدا بود! از اول هم من این دنیا نبودم!

از اول واقعیت نداشت؛ از اول مجازی و فیلم بود؛ نه این‌که بعداً فیلم شد. نه! بعداً می‌فهمم. ما این بعداً را الان داریم جلو می‌آوریم. انبیاء الهی آمدند که این مطلب را به ما بگویند و به ما حالی کنند که همین حالا بفهم! خودت را پیدا کن! این خواب، فیلم و نمایش را جدی بگیر! این آب نیست بلکه سراب است! خودت را گم نکن! حقیقت آب خودت هستی. به خود باش! هر اتفاقی در دنیا بیفتد ربطی به تو ندارد! تو هستی؛ خواهی بود و خواهی ماند پس به خود باش!

مالت را بردند؟! خب خودت چه کسی هستی؟ خودت را که نبرده‌اند. آیا سلامتی‌ات را از دست دادی؟! خب سلامتی جسمت بوده است به شما چه ربطی دارد؟ شما چه کسی هستی؟ خودت هستی. آیا خودت مردی یا بدنت مرد؟! یعنی از شما جدا شد؛ خوب جدا شود به من چه ربطی دارد؟! به شما چه ربطی دارد؟! خودت که هستی! دیگر بالاتر از سیاهی که رنگ نیست؛ دیگر بالاتر از مردن که نداریم یعنی همه نعمت‌ها را یک‌دفعه از تو می‌گیرند؛ تازه آن‌موقع چشمت باز می‌شود؛ تازه خودت می‌شوی و به خودت می‌آیی. این دستگاه فضای مجازی را از مقابل چشمت برداشته‌اند. «فَبَصَّرْكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» حالا چشمت باز شده است؛ داری خود واقعی‌ات را می‌بینی.

«وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» به دنیا نگاه می‌کنی می‌بینی همه چیز بی‌خود و فانی بود. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» همه جدا شدنی بود. نه این‌که بعداً یا وقتی که می‌میریم جدا می‌شود بلکه وقتی می‌میریم می‌فهمیم که از اول جدا بود؛ این‌ها ما نبودیم؛ این‌ها به ما ربطی نداشت. از ابتدا فرمود: «لَدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ» بزایید برای مردن؛ بسازید برای خراب شدن!

«افسانه حیات دو روزی نبود بیش

روزی صرف بستن دل شد به این و آن

روزی صرف کردن دل شد از این و از آن!»

همین الان هم دنیا فانی است نه این‌که بعداً دنیا فانی می‌شود یعنی ربطی به شما ندارد. یاد مرگ این است. می‌گویند: «یاد مرگ کنید!» انسان‌های زیرک کسانی هستند که بیست مرتبه در شبانه‌روز یاد مرگ می‌کنند. این‌ها از همه انسان‌ها کیس‌تر، زیرک‌تر و باسیاست‌تر هستند. چرا؟ برای این‌که حواسشان جمع است که این‌ها فیلم است! این‌ها را جدی نمی‌گیرند.

با واقعیت وجودی خودشان سر و کار دارند. حقیقت را آن‌گونه که هست می‌بینند نه آن‌گونه که چشم‌شان به آن‌ها گزارش می‌دهد. چشم خطا می‌کند سراب را آب می‌بیند. آن‌ها فریب چشم‌شان را نمی‌خورند؛ چشم عقل‌شان باز است؛ معرفت النفس و خودشناسی دارند؛ به خود هستند؛ این‌گونه نیست که اگر پیشنهاد مادی به آن‌ها بدهند حاضر شوند که آخرتشان را بفروشند یا اگر تهدید مادی شوند، دست و پایشان را گم کنند و آخرتشان را از دست بدهند. نه ذوق می‌کنند و نه غصه‌دار می‌شوند!